

برگردان به پارسی - آرش بیخدا

ایتالیایی

انگلیسی

آنچه در ادامه می آید داستان زندگی صفیه بنت حیی بن اخطب است، زنی یهودی که بعد از حمله لشکر محمد به خیبر اسیر شد و بعنوان بخشی از غنائم به نزد پیامبر آورده شد. این ماجرا در کتاب طبقات ابن سعد آورده شده است و در تارنماهای قابل اعتماد اسلامی نیز از او یاد شده است.

تارنمای اتحاد مسلمانان نوشته است:

صفیه وقتی که مسلمانان پدر و شوهرش را و بسیاری از خویشاوندانش را کشتند هفده سال داشت و بسیار زیبا بود. در همان روز پیامبر خدا اراده کرد که با او همبستر شود. متن این ماجرای از این قرار است:

«صفیه در مدینه متولد شده بود، او به قبیله بنی نضیر تعلق داشت. وقتی که این قبیله از مدینه در سال 4 ام پس از هجرت تبعید شد حیی یکی از کسانی بود که همراه با کنانه ابن ربیع همسر صفیه (که اندکی پیش از حمله مسلمانان به خیبر با او ازدواج کرده بود، و بعد از شکنجه توسط پیامبر کشته شد) در منطقه حاصلخیز خیبر مستقر شد. او در آن موقع 17 سال سن داشت و پیش از آن نیز همسر سلام ابن مشکم شده بود و وی صفیه را طلاق داده بود. در یک مایلی خیبر پیامبر با صفیه ازدواج کرد. ام سلمه مادر انس ابن مالک او را آرایش کرد و رخت عروسی با پیامبر را بر او پوشاند. آنها شب را در آنجا گذراندند. ابو ایوب الانصاری تمام شب از خیمه پیامبر نگاهبانی کرد. در ابتدای شب پیامبر دید که ابو ایوب بالا و پایین می‌رود، از او پرسید که این جنب و جوش تو از چه جهت است؟ وی پاسخ داد «من نگران جان تو بودم، می‌ترسیدم که این دختر جوان به تو آسیبی برساند. تو پدرش را و شوهرش را و بسیاری از خویشاوندانش را کشتی و او تا همین چند وقت پیش از کفار بود. من واقعا می‌ترسیدم که او آسیبی به تو برساند. پیامبر برای ابو ایوب انصاری دعا کرد (ابن هشام برگ 766) صفیه از پیامبر خواست که تا زمانی که مقداری از خیبر دور شوند (در همبستر شدن با او) صبر کند. پیامبر پرسید «چرا؟»، صفیه پاسخ داد «من نگران جان تو بودم زیرا برخی از یهودیان هنوز نزدیک خیبر بودند.».

دلیل اینکه صفیه تقاضاهای جنسی یک مرد 57 ساله را نپذیرفت، باید برای اشخاص معقول بسیار روشن باشد. من فکر میکنم بیشتر زنان ترجیح میدهند که در چنین وضعیتی به عذاداری بپردازند، نه اینکه با قاتل پدر، شوهر و خویشاوندانش در همان روز کشته شدنشان به داخل تخت خواب بروند. اما این واقعیت که پیامبر نتوانست حتی یک روز به این زن فرصت بدهد تا او بتواند اندکی از اندوه خود بکاهد و خود را از لحاظ روانی بازیافت کند، و همان روز میخواست به نیازهای جنسی خود پاسخ بدهد، چیزهای زیادی در مورد طرز فکر محمد و شخصیت و اخلاق او به ما میگوید. اما در مورد بقیه ماجرا، ما نمیتوانیم اطمینان داشته باشیم که این داستان حقیقت دارد یا اینکه تاریخ نویسان مسلمان این داستان را ساخته اند تا صحنه تجاوز محمد به صفیه را پنهان کنند. اما این تمام اطلاعاتی است که ما در مورد این ماجرا داریم و برای یافتن حقیقت ما باید به این نوشتارهای مقررانه تاریخ نویسان مسلمان تکیه کنیم. داستان ادامه پیدا میکند و اشاره میکند که ابو ایوب نگران امنیت محمد بود زیرا محمد پدر، شوهر و خویشاوندان صفیه را کشته بود. این کاملاً منطقی است. کاملاً احماقانه است که شخصی با زنی که عزیزانش را کشته است همبستر شود. اما درخواست و بهانه صفیه برای همبستر نشدن با محمد نابخردانه به نظر میرسد. وقتی که محمد این دختر را به چادرش برده بود، از پیش بسیاری از یهودیان را کشته بود و در حال پیروزی در جنگ بود. اگر یهودیانی باقی مانده بودند، آنها احتمالاً بیشتر نگران جان و امنیت خودشان بودند تا اینکه نگران

عفت صفیه باشند. همچنین در آن خیمه محمد و صفیه تنها بودند، یهودیان از کجا ممکن بود بفهمند که آنها در حال سکس هستند یا نه؟ من نمیتوانم تصور کنم که او میتواسته است بهانه ای دیگر بیاورد، تا با قاتل پدر، شوهر و سایر بستگانش، حداقل در همان شب اول همبستر نشود.

«در روز بعد، ولیمه (جشن عروشی) از طرف پیامبر برگزار شد.»

توجه داشته باشید که این تاریخ نویس میگوید ازدواج بعد از اینکه پیامبر با صفیه تنها شد و توانست ارتباط جنسی با او برقرار کند انجام گرفت. این تلاش او برای برقراری تماس جنسی هیچ مشکلی برایش نداشت زیرا پیامبر از پیش از الله اش آیه ای نازل کرده بود که همبستر شدن با زنانی که در جنگ به اسارت در می آیند، بدون ازدواج با آنها حتی اگر آنها متاهل هم هستند آزاد است.

سوره نساء آیه 24

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

و زنان شوهردار (بر شما حرام است؛) مگر آنها را که مالک شده اید (در جنگ)، اینها احکامی است که خداوند بر شما مقرر داشته و زنان دیگر غیر از اینها (که گفته شد) برای شما حلال است، که با اموال خود آنها را اختیار کنید در حالی که پاکدامن باشید و از زنا خودداری نمایید، و زنانی را که متعه میکنید مهر آنها را، واجب است بپردازید و گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه با یکدیگر توافق کردهاید بعد از تعیین مهر، خداوند دانا و حکیم است.

آیه بالا نشان میدهد که پیامبر معتقد بوده است بردگان هیچ حقی ندارد. ممکن است شما زنی باشید که زندگی خوبی با همسر خود داشته باشید، اما اگر محمد و هواداران مومن او به شهر شما حمله کنند و شما را اسیر کنند، شما حقوق خود را از دست میدادید، و در حالی که شوهر شما در حال کشته شدن یا برده شدن بود، ممکن بود شما به یک مسلمان مجاهد شوید و او به شما در حالی تجاوز کند که از برکت های الله اش نیز برخوردار شود.

به این مسئله در جای دیگری نیز اشاره شده است:

سوره مومنون آیات 1 تا 7

1- قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ

2- الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ

3- وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ

4- وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ

5- وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ

6- إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ

7- فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ

- 1- مؤمنان رستگار شدند.
 - 2- آنها که در نمازشان خشوع دارند.
 - 3- و آنها که از لغو و بیهودگی رویگردانند.
 - 4- و آنها که زکات را انجام میدهند.
 - 5- و آنها که دامن خود را از آلودگی به بیعتی حفظ میکنند.
 - 6- تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان (بردگان زن) دارند که در بهره گیری از آنها ملامت نمیشوند.
 - 7- و هر کس غیر این طریق را طلب کند تجاوزگر است.
- «برای مدارک و اطلاعات بیشتر در مورد برده داری و حقوق برده در اسلام به نوشتاری با فرنام برده داری در اسلام مراجعه کنید.» مترجم

اجازه بدهید ماجرای صفیه را ادامه بدهیم:

باقی زنان پیامبر نسبت به او از خود حسادت نشان دادند و به دلیل اینکه او قبلاً یهودی بوده است به وی سرکوفت میزدند. اما پیامبر همیشه از او هواداری کرد. یکبار درگیری های میان صفیه و سایر زنان عرب پیامبر بسیار بالا گرفت. صفیه به پیامبر که علاقه زیادی به او داشت شکایت کرد. پیامبر به صفیه توصیه هایی کرد و او را تشویق کرد. پیامبر او را مسلح به منطق کرد و به او گفت که صفیه قوی باشد، آنها هرگز برتر از تو نیستند. به آنها بگو من دختر هارون نبی هستم، نوه موسی پیغمبر و زن پیامبر خدا محمد.

وقتی که صفیه را بعنوان غنیمت در جنگ به نزد پیامبر آوردند، پیامبر گفت، «صفیه پدر تو تا زمانی که الله سرنوشت او را رقم زد دشمن الله ماند». صفیه پاسخ داد «اما الله یک نفر را بخاطر گناهان بقیه مجازات نمیکند».

این البته رفتار خود محمد را که تمام بنی قینقاع را با این بهانه که چند تن از آنان یک مسلمان را کشته بودند به نابودی کشاند نقض میکند. البته این کار محمد بر خلاف آیه زیر بود.

سوره نجم آیه 38

أَلَّا تَرَوْا وَزْرًا وَّزُرْ أَخْرَى

که هیچ کس بار گناه دیگری را بر ندارد.

همچنین باید توجه داشته باشید که تصمیم آخر توسط الله گرفته نشده است. پدر صفیه توسط آدمکشان محمد کشته شده بود نه توسط الله. ای شبیه آن خواهد بود که هیتلر ادعا کند تمام کشته شدگان در هولوکاست را خدا کشته است. اگر خدا میخواست تمام کسانی که محمد آنها را کشته است بکشد، میتواند خودش اینکار را انجام دهد. خداوند برای انجام کارهایش به واسه نیاز ندارد.

«محمد سپس به او امکان انتخاب بین پیوستن به مردمش و یا پذیرش اسلام و همسری پیامبر را داد.»

ما باید به یاد داشته باشیم که محمد بیشتر هم قبیله ای های او را کشته بود و باقی آنها را منع کرده بود، لذا نام این حرکت را چندان نمیتوان اختیار دادن گذاشت، اینکار در اصل اجبار است زیرا در اصل او انتخابی جز پذیرش پیشنهاد محمد نداشت.

او بسیار دانا و آرام بود و گفت «ای رسول الله، من همواره علاقه مند به اسلام بودم و پیش از دعوت تو، پیامبری تو را تصدیق کرده بودم. حال که من اجازه حضور در کنار تو را دارم، امکان کفر را رها میکنم و اسلام می آورم، سوگند به الله که الله و رسولش در نزد من عزیزتر از آزاد شدنم و بازگشت به نزد مردمم است» طبقات.

آیا این واقعا اعتراف بود؟ اگر چنین بود آیا خالصانه بود؟ آیا به او اجازه اظهار عقیده اش داده شده بود؟ او توسط کسانی که خانواده اش را کشته بودند اسیر شده بود و آنها ممکن بود همان بلا را سر او بیاورند. توجه داشته باشید که این منبع به «آزاد» شدن او اشاره میکند. این به روشنی نشان میدهد که او از پیش آزاد نبود. بنابر این به نظر میرسد که این رفتار او از هوشمندی وافر او بوده است. او مجبور شده است این دروغها را بگوید تا اینکه جانش را حفظ کند.

«وقتی که صفیه ازدواج کرد، او بسیار جوان بود و بنابر یک گزارش او به سختی هفده سال سن داشت و فوق العاده زیبا بود. یکبار عایشه در مورد قد کوتاه صفیه چند جمله کوتاه گفت، که پیامبر در مورد آنها گفت «تو چیزی گفته ای که اگر در دریا می افتاد، آنرا آلوده میکرد» ابوداود. او نه تنها بسیار مورد علاقه پیامبر بود، بلکه پیامبر برای او احترام بسیار زیادی نیز قائل بود، زیرا صفیه سخنان بین پدرش و عمویش پیش از رفتن آنها به مدینه را شنیده بود. وقتی که پیامبر به مدینه رفت، آنها برای دیدنش به مدینه آمدند تا ببینند که آیا او واقعا پیامبر خدا همانگونه که در تورات آمده است هست یا نه، سپس بازگشتند و حضور صفیه که در بسترش دراز کشیده بود و گوش میکرد در مورد او صحبت میکرد. یکی از آنها (عمو یا پدر صفیه) از دیگری پرسید «در مورد او چه فکر میکنی؟» دیگری پاسخ داد «او همان پیغمبر پیش بینی شده در کتابهای دینی ما است». دیگری پرسید، «باید چکار کنیم؟»، وی پاسخ داد «باید با تمام وجود با وی مخالفت کنیم».

آیا این داستان که توسط ابوداود نقل شده است، درست است؟ چرا یهودیان باید محمد را که پیامبریش از پیش در کتابهایشان پیش بینی شده بود بعنوان یک پیامبر واقعی به رسمیت بشناسند اما سپس با او با تمام وجودشان مخالفت بورزند؟ این ماجرا کاملاً غیر منطقی است. کسی که به این ماجرا باور داشته باشد باید دچار نقصان عقلی باشد. معلوم نیست که آیا صفیه اینگونه دروغ گفته بود که پیامبری محمد را تایید کند و باعث شود که دشمنانش او را بیشتر بپذیرند و یا اینکه این ماجرا کلاً تحریفی است که توسط یک مسلمان متعصب انجام گرفته است. چرا باید یک شخص تصمیم بگیرد که با تمام قدرت در مقابل شخصی که حقانیت او را در کتب دینی خود یافته است مبارزه کند؟ اما تمام مسئله این نیست، در کجای تورات و یا انجیل در مورد محمد صحبت شده است؟ بطور پدر و عموی محمد توانسته بودند مشخصات محمد را در تورات بیابند اما علمای مسلمان در 1400 سال گذشته نتوانسته اند چنین کنند؟

«در نتیجه صفیه از حقانیت پیامبر اطمینان داشت. او پس از پیوستن به پیامبر هرگز احساس درد و غم نکرد، او نگهدار پیامبر بود و هر گونه که توانست، او را خوشنود ساخت. و این از آنجا که او بلافاصله پس از خیبر به نزد پیامبر آمد روشن میشود.»

آیا میبینید که چگونه این نویسنده حرف خود را نقض کرده است؟ تنها چند خط بالاتر گفته است که او اسیر شده بود و به عنوان اسیر جنگی به نزد محمد آورده شده بود. او با میل خودش به نزد محمد نیامده بود، او به نزد پیامبر آورده شده بود زیرا زیبا ترین زن در میان اسیرها بود.

«پیامبر اندکی نسبت به او شکایت داشت، زیرا او وقتی که پیامبر در مرحله پیشین ارتباط جنسی برقرار کند، سر باز زده بود. در مرحله بعدی، پیامبر با او تنها شد و تمام شب را با او گذراند. وقتی که ام سلمه از او پرسید «در رسول الله چه دیدی؟»، وی پاسخ داد که از او بسیار راضی است و تمام شب را خوابید و با او صحبت کرد. پیامبر از او پرسید که چرا دفعه پیشین که پیامبر خواسته است با او خلوت کند، او سر باز زده بود؟ وی پاسخ داد، من نگران تو بودم زیرا که به یهودیان نزدیک بودیم.» طبقات

بخاری نیز احادیثی در ارتباط با حمله به خیبر و اینکه چگونه محمد صفیه را دید ثبت کرده است.

عبدالعزیز نقل می‌کند:

انس گفت، «وقتی رسول خدا به خیبر حمله کرد، ما نماز فجر را در صبح زود وقتی هنوز هوا تاریک بود خواندیم»، پیامبر جلو من (سوار بر مرکب) حرکت میکرد و ابو طلحه نیز حرکت میکرد و من پشت ابو طلحه حرکت میکردم، پیامبر به سرعت از راه خیبر عبور کرد و زانوی من را پیامبر را لمس میکردند، او رانهای خود را برهنه کرد و من سفیدی رانهای او را دیدم. وقتی او به شهر وارد شد گفت «الله اکبر»، خیبر نابود شده است. هرگاه ما به سرزمینی نزدیک میشویم، صبح آنان شر می‌شود، او این جمله را سه بار تکرار کرد، مردم از سر کارهایشان بیرون آمدند و بعضی از آنها گفتند «محمد (آمده است)»، (برخی از همراهان ما که از ارتش او بودند گفتند) ما خیبر را فتح کردیم، اسیران را گرفتیم و غنائم نیز جمع آوری شدند. دحیه آمد و گفت، «ای پیامبر یک دختر برده از میان بردگان به من بده» پیامبر گفت «برو و هرکدام از دخترهای برده شده را که می‌خواهی بگیر»، او صفیه بنت حیی را انتخاب کرد. مردی پیش پیامبر آمد و گفت «ای رسول الله، تو صفیه بنت حیی را به دحیه دادی و او بانوی بزرگ قبایل بنی قریظه و بنی نضیر است، و او برانزده هیچکس غیر از تو نیست. پس پیامبر گفت «آن دو نفر را (صفیه و دحیه را) بیاورید»، پس دحیه با صفیه آمدند، پیامبر به دحیه گفت، «یک دختر برده دیگر غیر از این را از میان اسرا انتخاب کن»، انس ادامه میدهد، «پیامبر او را آزاد کرد و با او ازدواج کرد».

ثابت از انس پرسید «ای ابو حمزه! پیامبر چه به او پرداخت (بعنوان مهریه)؟»، او گفت، «او خود مهریه خود بود، برای اینکه پیامبر او را آزاد کرد و بعد با او ازدواج کرد.» انس ادامه داد «وقتی در راه بودیم، ام سلمه او را لباس (عروسی) پوشانید، و در شب او را بعنوان عروس به نزد پیامبر آوردند.

مهر یا مهریه پولی است که یک زن در هنگام ازدواج با شوهرش از او دریافت میکند. محمد به صفیه مهر نداد زیرا اگر قرار بود مهری بدهد باید آنها را برای آزاد کردن یک برده به خودش میداد. مسئله جالب اینجاست که او را با پرداخت پول برده نکرده بود بلکه با تازش به شهر او باعث شده بود که او به برده تبدیل شود. این مسئله دارای اهمیت فراوان است زیرا ما را با اخلاق و ارزشهای پیامبر اسلام آشنا میکند.

خواندن رفتار محمد سبب میشود ما به دلیل حساسیت مدرنی که داریم احساس تهوع بکنیم، اما محمد در کمال ناباوری ما، اعلام کرده است که دو پاداش خواهد گرفت. یکی برای آزاد کردن کسی که هیچکس غیر از خود او، باعث برده شدن او نشده بود و دیگری بخاطر ازدواج با زیباترین دختری که 40 سال از خود او جوانتر بود.

صحیح مسلم کتاب 8 شماره 3327

ابو موسی نقل کرده است: رسول الله در مورد شخصی که زن برده ای را آزاد کند و بعد با او ازدواج کند گفته است که برای او دو پاداش وجود دارد.

صحیح بخاری پوشینه 5 کتاب 59 شماره 512

انس نقل کرده است: پیامبر نماز فجر را در نزدیکی خیبر وقتی که هوا تاریک بود خواند و سپس گفت «الله اکبر! خیبر نابود شده است، و هرگاه که ما به جایی نزدیک می‌شویم (تا با آنها بجنگیم)، برای کسانی که قبلاً به آنها هشدار داده شده است (دشمنان اسلام) صبحی شر خواهد بود (تا صبح آنها شکست خواهند خورد)». سپس ساکنین خیبر در حالی که در راه ها می‌دویدند خارج شدند. پیامبر جنگجویان آنها را کشت، و فرزندان و زنانشان را برده کرد. صفیه در میان اسیران بود، او سهم دحیه الکلی بود اما بعداً به مالکیت پیامبر در آمد. پیامبر آزادی او را مهر او قرار داد.

